

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

هلنا شیهان*

برگردان: راحله طارانی
ویراستاری و ارسال: علی مشرف
۲۶ سپتمبر ۲۰۲۳

مارکسیسم و طبقه



متن سخنرانی هلنا شیهان در کنفرانس انجمن تاریخ کار ایرلند در ۱۷ سپتمبر ۲۰۲۳

نه! طبقه کارگر مثل هر کسی دیگر نیست! طبقه کارگر زندگی را آنگونه که ما زندگی می کنیم ممکن می سازد. طبقه کارگر دنیا را می چرخاند. طبقه کارگر نباید به عنوان آسیب پذیرترین قشر نیازمند کمک، بلکه به عنوان کسانی که زحمت می کشند و شایسته توزیع عادلانه ثمره کارشان هستند شناخته شوند. طبقه کارگر نه با یک کاسه التماس (گدائی)، بلکه با ظرفیت و صدای قوی و در صورت لزوم با مشت گره کرده می آید!

مارکسیسم چه ارزیابی‌هایی از کار و طبقه به یک کنفرانس ارائه می دهد؟

برای من، این مرتبط است به آنچه که مارکسیسم در هر رابطه ای ارائه می دهد: زمینه و متن، وضوح، انسجام و جامعیت.

مارکسیسم یک سنت فکری است متصل به یک جنبش سیاسی که بر کلیت تمرکز دارد، بر این که چگونه همه چیز به هم مرتبط است. این یک "تئوری همه چیز" است، یک تئوری که باز و همیشه در حال تکامل است. اصول خاصی وجود دارد که اساسی هستند و همچنین مسائلی هستند که در باره آنها اختلافات جدی وجود دارد و بحث‌های فعالی در مورد آنها در جریان است.

مارکسیسم یک فلسفه اقتصادی، سیاسی، تاریخی، فرهنگی، حتی روان‌شناسی است که همه این حوزه‌ها را به عنوان مسائلی مرتبط با نقش برجسته تولید در نظر می‌گیرد. به ویژه این یک رویکرد نقادانه از نحوه تولید سرمایه‌داری است به سوی سوسیالیسم به عنوان یک جایگزین نحوه تولید.

طبقه یک مفهوم کلیدی برای مارکسیسم است. این کلمه در ارتباط با تفاوت‌ها و چینه بندی های مختلف به کار می‌رود. از نظر اجتماعی-سیاسی-اقتصادی، این یک روشی برای طبقه‌بندی گروه‌های اجتماعی است در ارتباط با ثروت، موقعیت، تحصیلات، شغل و فرهنگ، که اغلب به نحوی کلی و گمی دسته‌بندی می‌شوند. برای مارکسیسم، طبقه یک مفهوم دقیق‌تر و یکی از مفاهیم اصلی تجزیه و تحلیل کل جامعه است.

طبقه در مارکسیسم چیست و چگونه از دیگر رویکردها متفاوت می‌شود؟ مارکسیسم طبقه را از منظر ارتباط با وسایل تولید می‌بیند. در جامعه سرمایه‌داری، دو طبقه اصلی وجود دارند: بورژوازی و پرولتاریا – آنان که مالکیت وسایل تولید را دارند و آنان که به کار اجرائی برای زندگی‌شان وابسته هستند. در این دسته‌بندی، تفاوت‌ها و لایه‌های مختلف وجود دارد، اما شکاف بزرگ بین کسانی است که کار جهان را انجام می‌دهند و کسانی که می‌توانند محصولات کار را به خود اختصاص دهند، کسانی که می‌توانند ارزش افزوده کار را بدون انجام کار در اختیار بگیرند.

در اینجا من یک تعریف گسترده از طبقه کارگر فرضی دارم، که نه تنها شامل کارگران دستمزد بگیر یا نمونه شناخته شده پرولتاریا می‌شود، بلکه تمام کسانی را در بر می‌گیرد که با دست یا مغز کار می‌کنند، کسانی که دنیا را به شکلی که می‌شناسیم به وجود می‌آورند، همه کسانی که به کمک حرفه‌شان زندگی می‌کنند چه لوله کش باشند، چه خلبانان چه استادان (مراکز آموزشی)، چه خانه بسازند، چه کالاها را در قفسه‌ها مرتب کنند، چه جراحی انجام دهند یا تحقیقات علمی انجام دهند، افرادی با هر نوع جنسیت، تنوع نژادی و ملیتی؛ افراد زیادی که برای سود رسانی به تعداد اندکی مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند.

در جامعه معاصر، بندرت درباره طبقه صحبت و بحث می‌شود، به این دلیل که سرمایه‌داری به گونه‌ای عمل می‌کند که حقیقت خود را به عنوان یک سیستم مخفی کند.

یک گفتمان لیبرال در مورد تنوع، شمول، انصاف و کمک به نیازمندان وجود دارد که واقعیت‌های طبقاتی را پنهان می‌کند.

هر زمان که مسائل توزیع اجتماعی بحث می‌شوند، همیشه به حمایت از کسانی که بیشترین آسیب‌پذیری را دارند اشاره می‌شود، اغلب به طبقه کارگر به عنوان کسانی که نیازمند کمک هستند و نه آنها که کارهای اصلی را انجام می‌دهند، اشاره می‌شود؛ کسانی که دهنده و ایجادکننده هستند را به کسانی که گیرنده و محتاج هستند کاهش می‌دهند.

جنبش سندیکائی در پرداختن به رابطه واقعی بین تولید و توزیع، تقریباً تنهاست وقتی استدلال می‌کند که آنچه مردم مطالبه می‌کنند چیزی است که از طریق کار خود به دست آورده اند. (حق خود را مطالبه می‌کنند) حتی در این صورت، بیشتر اوقات بحث در مورد اختلافات خاص و آنچه از نظر دستمزد و شرایط برای گروه‌های خاصی از کارگران خواسته می‌شود، مطرح می‌شود. ما بندرت می‌شنویم که مقامات اتحادیه کارگری در مورد طبقه کارگر به عنوان طبقه‌ای که خواستار بازتوزیع رادیکال در ارتباط با نقش کلی آنها در تولید اجتماعی است صحبت کنند.

با این وجود، نگاه کنید به واکنش‌های گسترده به مایک لینچ، Mick Lynch [رهبر سندیکای کارگران راه آهن بریتانیا] زمانی که او در کانون توجه رسانه‌ها قرار گرفت. او نه تنها درباره کارگران راه آهن صحبت کرده است، بلکه درباره طبقه کارگر، طبقه کارگری که بدون آنها چراغ‌ها روشن نمی‌شود، قطارها حرکت نمی‌کنند، خیابان‌ها تمیز

نمی‌شوند، بیماران مراقبت نمی‌شوند و دانش‌آموزان آموزش داده نمی‌شوند. وضوح و سادگی آن به شدت ظنین انداز شده است.

ما یک سنت بزرگ از ادبیات و آواز داریم که این موضوع را با قدرت بیان می‌کند. ما چند ماه پیش در تالار لیبرتی اینجا بودیم تا رمان بزرگ رابرت ترسل به نام «فقیران راه آهنی لباس چینی» را جشن بگیریم. عنوان خود نشان می‌دهد که طبقه کارگر چه می‌دهد به جای آنچه می‌گیرد. ما شعر عظیم برتولت برشت به نام «سوالات یک کارگر با سواد» را داریم:

«تیس» هفت دروازه را

چه کسی ساخت؟

در کتاب‌ها نام پادشاهان آمده است.

تخته سنگ‌ها را پادشاهان بر دوش کشیدند؟!

و بابل را که بارها ویران شد

چه کسی هریار دوباره ساختش؟

رم عظیم پر از طاق نصرت است

چه کسی آن‌ها را برپا کرد؟»

و همچنین سرود بزرگ جنبش کارگری، «همبستگی تا ابد» را داریم:

ما کسانی هستیم که دشت‌ها را کشتیم، شهرهایی که در آن‌ها تجارت می‌کنند، ساختیم

معدن‌ها را حفر کردیم و کارگاه‌ها را بنا کردیم، مایل‌های طولانی از راه آهن‌ها راه انداختیم

اکنون در میان شگفتی‌هایی که ایجاد کرده ایم، بی‌سرپرست و گرسنه ایستاده ایم

آن‌ها میلیون‌های نامحدودی را گرفته اند که هرگز زحمت کسب آن‌ها را نکشیده اند!

اما بدون مغز و عضله‌های ما، هیچ چرخ نمی‌تواند بچرخد

باید یک تأکید جدید و دائمی در مورد آن وجود داشته باشد!

هدف سوسیالیسم متحرک ساختن بهترین جنبش کارگری، شکلی از سازمان اجتماعی است که بر اساس اصل «از هر کس به اندازه توانش/ به هر کس به اندازه نیازش» شکل گرفته است.

هر آنچه وجود دارد و دارای ارزش است، ناشی از طبیعت یا کار، و بیشتر ترکیبی از هر دو می‌باشد. همه کسانی که وجود دارند به همان تعداد ساعت در روز دارند. چرا برخی از افرادی که ساعتی را صرف سازماندهی تولید می‌کنند باید بتوانند در عرض چند ثانیه درآمدی بیشتر از افرادی که درگیر کار سخت یدی در یک سال حاصل می‌کنند، به دست آورند؟ حتی بدتر از آن، چرا دیگری که در تمام زندگی خود هیچ کاری انجام نمی‌دهند، جز وارث سهام (یا تاج‌های سلطنتی) باید بتوانند ثروت هنگفتی را که از کار دیگران استخراج می‌شود، به دست آورند؟

چگونه بسیاری از آنچه توسط بسیاری از افراد ساخته شده باید در انحصار تعداد قلیلی قرار بگیرد؟ به رغم افسانه‌های نابخردانه (که به خورد مردم می‌دهند)، به طور کلی، اختراع نابغه‌ای یا مهارت کارآفرینی نیست. این امر عمدتاً با زور، چه از طریق ارتش‌های غارتگر و چه از طریق دستکاری الیگارش‌ی دولت در تصویب و اجرای قوانین مساعد برای چنین سلب مالکیتی صورت گرفته است.

به همین دلیل است که آگاه ترین بخش از طبقه کارگر را برای نظامی سازماندهی کرده‌اند که مبتنی باشد بر مالکیت اجتماعی ابزارهای تولید اجتماعی که امکان توزیع عادلانه‌تر و سرمایه‌گذاری مجدد کارآمدتر را نه تنها در خود شرکت، بلکه در کل زیرساخت‌های اجتماعی که به آن بستگی دارد فراهم می‌کند.

این تنها راه برای مهار منابع جامعه به گونه ای است که سیاره خود را از مسیر خود ویرانگری که در مسیری که در منطق سرمایه داری نهفته است نجات دهیم.

برای من، این به اندازه طلوع خورشید شفاف است، اما اقلیم فعلی ابرها را اطراف آن می‌پراکند و آن فضا را با آشفستگی و سر و صدا پر می‌کند و حتی تکانه‌های پیشرونده را به کوچه‌های کور منحرف می‌کند.

به عنوان مثال، “انقلاب فرهنگی” نمایانگر یک تغییر در تحلیل پدیده‌های اجتماعی در اصطلاح فرهنگ است و دور از اقتصاد و علم، دور از طبقه و نحوه تولید است – در اصل پسا مدرنیسم در مقابل مارکسیسم. من اعتقاد ندارم که “انقلاب فرهنگی” حتی برای مطالعه فرهنگ مفید بوده است، مارکسیسم این را بهتر انجام داده است. دو کتاب درباره تأثیر تلویزیونی ایرلند نوشتم که ویراستارم اصرار داشت که به طبقه ارتباطی نداشته باشد، در حالی که من خلاف او فکر می‌کردم و چون این گونه فکر می‌کردم کتاب‌های بهتری نوشتم.

یکی دیگر از کوچه‌های بن بست یا گره‌های کور، تقلیل همه چیز به سیاست هویتی است، بدون در نظر گرفتن طبقه. من نگرانی معاصر در رابطه با هویت را درک می‌کنم. ما زندگی بسیار متفاوتی با اجدادمان داریم. ما در زمان پیچیده تری زندگی می‌کنیم و هویت‌ها پیچیده تر شده‌اند. آنچه به عنوان توجه رهائی بخش به جنسیت، نژاد، و قومیت آغاز می‌شود، می‌تواند به یک تمرکز جابه‌جا شده در جنسیت، نژاد و اقوام تبدیل شود که با زیان طبقه همراه است

همچنین راهی برای صحبت در مورد طبقه بدون صحبت واقعی در مورد طبقه وجود دارد. من صداهایی را در رادیو تلویزیون ایرلند (Teilifis Éireann) می‌شنوم که در مورد بزرگ شدن در جوامع طبقه کارگر آلوده به مواد مخدر، بالا رفتن آمار اعتیاد، صحبت می‌کنند و به روی آوردن به آموزش به عنوان اهرم تحرک اجتماعی تأکید می‌کنند، و استدلال می‌کند که افراد طبقه کارگر اگر به آنها با سیاست‌های خوب دولت کمک شود مثل هر کس دیگری هستند.

نه! طبقه کارگر مثل هر کسی دیگر نیست! طبقه کارگر زندگی را آنگونه که ما زندگی می‌کنیم ممکن می‌سازد. طبقه کارگر دنیا را می‌چرخاند. طبقه کارگر نباید به عنوان آسیب پذیرترین قشر نیازمند کمک، بلکه به عنوان کسانی که زحمت می‌کشند و شایسته توزیع عادلانه ثمره کارشان هستند شناخته شوند. طبقه کارگر نه با یک کاسه التماس (گدائی)، بلکه با ظرفیت و صدای قوی و در صورت لزوم با مشت گره کرده می‌آید!

به همین دلیل است که ما باید گفتمانی را پیش ببریم که طبقه کارگر را به جایی برساند که خود را به وضوح بیشتر به عنوان طبقه کارگر ببیند و راهی را طی کند که از سرمایه داری به سوسیالیسم منتهی می‌شود.

*- هلنا شیبهان پروفیسور بازنشسته در دانشگاه شهر دوبلین در ایرلند است که در آنجا *Science, Technology and Society (STS)* و همچنین تاریخ ایده‌ها را به طور کلی تدریس می‌کرد. کتاب‌های او عبارتند از مارکسیسم و فلسفه علم: تاریخ انتقادی، موج سیریزا، پیمایش زیگاست و تا زمانی که سقوط کنیم – زیر چاپ – هستند.

او همچنین مقالات زیادی در زمینه فلسفه، علم، سیاست و فرهنگ منتشر کرده است. او در کشورهای مختلف آمریکا، اروپا و آفریقا سخنرانی کرده است. او از دهه ۱۹۶۰ یکی از فعالان چپ بوده است.

منبع: [مانتلی ریویو آنلاین](#)